

شاید همه روز را می فهمند



مؤلف: سامان نخئی دلفارد

به نام خداوند بخشنده مهربان

شاید همه روز را می‌فهمند

تالیف:

سامان نخئی دلفارد



انتشارات موجک



سرشناسه: نخعی دلفارد، سامان، ۱۳۷۲-

عنوان و نام پدیدآور: شاید همه روز را می فهمند / تالیف سامان نخعی دلفارد.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات موجک، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۵۶ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ م.م.

شابک: ۸-۲۶۸-۹۹۴-۶۰۰-۹۷۸، ۳۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: استان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction -- 20th century

رده بندی کنگره: PIR۸۳۶۲

رده بندی دیویی: ۸ فا ۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۴۵۷۱۹

انتشارات موجک

تلگرام: ۰۹۰۱۷۶۷۲۵۰۲ کانال: telegram.me/mojak1

تلفن مرکز پخش: ۰۲۶۳۲۴۰۳۵۱۶ - ۰۲۶۳۲۴۰۳۵۱۳ - ۰۲۱۶۶۲۷۵۹۳

ایمیل: mojakpublication@yahoo.com

سایت: www.mojak.ir

عنوان: شاید همه روز را می فهمند

تالیف: سامان نخعی دلفارد

مشخصات ظاهری: ۵۶ صفحه، قطع رقیعی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰، تیراژ: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال، شابک: ۸-۲۶۸-۹۹۴-۶۰۰-۹۷۸

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات موجک محفوظ است. هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق چاپ و تکثیر این اثر را به هر شکل و صورت اعم از فتوکپی، چاپ کتاب و ... را ندارد. متخلفین به موجب بند ۵ ماده قانون حمایت از ناشرین تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.



تقدیم با عشق به

خواهر نازنینم انیسه

و برادرم محسن

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱.....	فصل اول
۴۳.....	فصل دوم
۵۳.....	فصل سوم

فصل اول

صبر کن دارد میاید
بس کن نفسم برید
یک لحظه اوه فکر می کنم آمد
بس کن دیگر
خب پنجره را باز کن
نه باید برای همیشه بسته بماند خب چگونه بگریزم
مثل دری که باز می شود از باغچه ات برو
نمی شود کمی بمانم
باشه حالا برو
کوچه تو چقدر کم بینایی نمی شود اینقدر روی مرا زمین نیاندازی
من می خواهم که در دست هایم یک ستاره روشن کنم
خب روشن کن
چراغ برق که ایستاده است
صبر کن تو چقدر تند می روی باد
زمین را زیر پایم بکش می خواهم توی خانه پرت شوم چه عمقی دارد
میم من
بس کن سین می دانی ساعت چند است
نه انگار دار مرا می برد

صبر کن دارد میاید
بس کن نفسم برید
یک لحظه اوه فکر می کنم امد
بس کن دیگر
خب پنجره را باز کن
نه باید برای همیشه بسته بماند خب چگونه بگریزم
مثل دری که باز می شود از باغچه ات برو
نمی شود کمی بمانم
باشه حالا برو
کوچه تو چقدر کم بینایی نمی شود اینقدر روی مرا
زمین نیاندازی
من می خواهم که در دستهایم یک ستاره روشن کنم
خب روشن کن
چراغ برق که ایستاده است
صبر کن تو چقدر تند میروی باد
زمین را زیر پایم بکش می خواهم توی خانه پرت شوم
چه عمقی دارد میم من
بس کن سین میدانی ساعت چند است
نه انگار دارد مرا می برد